





دشمن را بچسپد امرین	برانداختن ساخت بر پشیمان	دگر باره که روش بد آید زن	بس آنکه بگفت ای ارکین
بهرسم حدی ترا راست کوی	بدو گفت پشیمان مراد است بگو	بگفتش که دندان این دندان	چرا کند یای را و مرد جوان
بدین در چه جستی توانی مدار	بگو این همه چه آید کجا	بگفتش بد آن گندم ای پشیمان	که کیم من این را سر امر بر
که بر کردن بس بدم بمان	بر آن نام جویم روز مصفا	بود قدس زدم بر کاه	مرا بر نشاندید می با کجاه
چو کرکس شندان سخن شد	جهان گشت بروی سر اسیر	از کجا ریاند مرا ننگ دعا	بفرز یک آن خسرو کا کجا
ازین نام من جهان کم شود	که دشمن من روز خرم شود	عالم گشت گندم کیمین	شوم خوار تر من خاک زمین
مرا جلی کرد باید کنون	که پشیمان گشته آید کنون	کز تاجه سازم دشمن	بر وجه آورد و کروش خا
ز بهر فزونی دوز بهر نام	براه جوان بکشد دوم	بدان در گرفت از زمان سخن	ره بد گرفت از زمان سخن
بر دوزخ زمان مهربانی نمود	بخوبی مرا و از فزونی نمود	نشست با یکدیگر در شراب	یکی در شطوط یکی در عذاب
چو خورنده از اسب سخن	بگویند که در پیش کی	بدو گفت چون بدی آن سخن	بدین تن کوهان و اسب سخن
بدو گفت گر کس ای سخن	بگفتی ندیدم حو و جگر	بایران تو را تاج ایاریست	چون کاش تو دشواریست
دل پشیمان گفت و گشت	بسان یکی سر و آوا گشت	بخورد و نداده و سر یکی	چو دیدند بخت و می نازکی
بس آنکه کرکس پشیمان گشت	<div data-bbox="652 1890 1108 2071" data-label="Section-Header"> <p>گردن کرکس پشیمان را بخش کا هتوان</p> </div>		که بر سر مردیت نماند گشت
پشیمان چنان گفت کای پهلوان	بفرودی ز دوان بخت بلند	کنون گفتی ای کوم ترا	دل کارزار و خردار دوان
برآمد ترا بخش کا چسپ	چه با طوس نود چه با گردنم	دل شاه ایران تو را باد	که من چسپ که بودم دام پیرا
چه باستم کوی و باکستم	نمودم کردن و بیک گشت	کجا نام ما زان آید	دل جهان تو نیز آید باد
چه ماند من تا بدین پشیمان گشت	بد و روز راه اندازید تو	یکی دشت منی همه بشود روز	بفرز یک خسرو ندیم ارجمند
یکی حسن گشت از اید زود			بدو دشت دل که دودل او